

واژه‌های فریبکار

احمد سمیعی (گیلانی)

۱۰) تدوین و تنظیم بایگانی مجلس از دوره اول تا عصر پیش از انقلاب و انتشار منظم اسناد آن. به طور قطع در این میان اسناد و مدارک بسیار مهمی از عصر مشروطه و حوادث پس از آن یافت می‌شود؛ از جمله و به قرار اطلاع مدارک ارزشمندی درباره مدرس، دهخدا، صوراسرافیل، مصدق و دیگران وجود دارد که تعداد کمی از آنها در سالهای اخیر منتشر شده است. نمایشگاه مختصری که دو سال پیش در تالار مجلس قدیم از این اسناد برپا شد نشان‌دهنده اهمیت آنها بود. اما برای جلب توجه و استقبال محققان تلاشهای بیشتری لازم است.

۱۱) هیئت تحقیقاتی و اداری فعلی کتابخانه بسیار کم است و به هیچ روی متناسب با مراجعات و اموری که محول به کتابخانه است نیست. جای تأسف است که اکنون که همه کتابخانه‌های معتبر جهان با دستگاههای حیرت‌انگیز کامپیوتری مجهز گردیده است، کتابخانه مجلس ماشین نويس ندارد و کارت‌های موقت ناگزیر با دست نوشته می‌شود.

۱۲) تقویت نظام ایمنی و تجهیز ساختمان فعلی کتابخانه به دستگاههای امروزی آتش‌نشانی، مبارزه با آفات طبیعی، دستگاههای قرنطینه و آفت‌زدایی.

بدیهی است کتابخانه مجلس یکی از ارکان ملیت ماست و گنجینه بسیار عظیمی از مفاخر اسلامی و ملی ایران و اسناد و مدارک دست اول است. نگهداری و نگهداری از آن هم وظیفه‌ای ملی و دولتی و هم وظیفه آحاد و افراد ملت ایران است. در کوتاهی از این امر، بیم آن می‌رود که خطری که چند وقت پیش ساختمان تاریخی مجلس را تهدید کرد و بخشی از آن را فرو ریخت دامن کتابخانه را نیز که در چند قدمی آن واقع است بگیرد و البته آن وقت جای تأسف و تأثر بسیار خواهد بود. کتابخانه‌ای که حوادث و خطرهای بسیاری از جمله موشک باران عراقیها را در جنگ از سر گذرانده و سالم مانده حیف است که با سهل‌انگاری از میان برود. تا دیر نشده است مجلس باید اقدامی اساسی بکند؛ و البته این نکته را باید همین جا گفت که هر نوع تجدیدنظری در تشکیلات کتابخانه، در ایجاد تأسیسات نوین، ارائه اسناد و مدارک خطی، بنیان‌گذاری مجله و نشریه، تأسیس و استقرار دستگاههای کتاب‌خوانی و فیلم‌خوانی، وسایل عکاسی و زیراکس و سایر اقدامات مشابه باید زیر نظر مسؤول فعلی کتابخانه باشد، چه وی شایستگی و درایت خود را در طول دوران تصدی کتابخانه نشان داده و نقش او در نگهداری این گنجینه گرانقدر را در بیست و چند سال اخیر نباید نادیده گرفت.

کتابخانه مجلس امروزه یکی از مراکز مهم فرهنگی ایران است که نزد همه مستشرقین و مراکز علمی جهان جایگاه ویژه‌ای دارد. باید کوشش شود که این جایگاه همچنان محفوظ بماند.

در شماره دوم سال نهم و شماره پنجم سال چهاردهم همین مجله دو مقاله از این جانب با عنوانهای «واژه‌های فریبکار، ناشناسهای آشنا» و «واژه‌های فریبکار» منتشر شد. در مقدمه مقاله اول مراد از «واژه‌های فریبکار» بیان شد و خوانندگان مقاله اگر بخواهند می‌توانند به آن شرح مراجعه بفرمایند. اجمالاً مقصود عناصری از زبان زنده ادبی است که در متون با صورت لفظی امروزی به معنایی منسوخ یا مهجور یا کم استعمال در عرف زبان به کار رفته است.

موادی که اینک عرضه می‌شود مکمل آن مقاله‌هاست؛ در بعضی از آنها «واژه فریبکار» و در بعضی فقط شاهد تازه است و عموماً از متنی تازه، تا هم سابقه استعمال را به دست دهد و هم به لحاظ فرهنگ نویسی تاریخی فایده‌ای در برداشته باشد و نشان دهد که معنی منسوخ یا مهجور تا چه دوره‌ای دوام و بقا داشته است. مدخلهای مسبوق به سابقه در مقاله‌های پیشین با نشانه ● مشخص شده‌اند.

آب ریختگی = آبروریزی

چون از کسی سهوی یا خطایی حادث گردد، درملاً عتابی نفرماید که آب ریختگی حاصل آید. (دستورالوزاره / ۱۲۴).

● آزدن (~ آب) = آلودن

و آب را نیازارند، یعنی به هیچ چیز پلید نکنند. (بیان‌الادیان / ۱۶).

آشکارا (اسم) = ظاهر

آشکارای آن کار ناپسندیده بینی. (کشف‌الاسرار میبیدی، ۷/ ۷۱۰).

آموزگار = یادگیر

گفت وزیر ای ملک روزگار

گویم اگر شه بود آموزگار. (مخزن‌الاسرار نظامی، مقاله دوم)

آویختن (~ در...) = چسبیدن

جهل مانند سریشم است، به هر چه برسد درو آویزد. (روضه‌الفریقین /

۱۶)

درگاه آرند، با وی مسامحت نکنند، او را گویند: مخور و مخسپ و مگوی، مشنو، مبین، مرو. (روضه‌الفریقین / ۱۹۲).
(فریبکار از جهت بدخوانی)

● اضافه کردن = نسبت دادن

و کسب و اختیار به بنده اضافه کردیم. (روضه‌الفریقین / ۴۸)
کسب به بنده اضافه کردیم تا صفت بندگی باطل نشود.
(روضه‌الفریقین / ۴۹).
و آفریدن به خداوند اضافه کردیم. (همانجا)

● اعتبار = عبرت گرفتن

چندین هزار منظر زیبا بیافرید
تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد (سعدی، قصاید فارسی)

● اعداء = سرایت بیماری، سرایت

یحیی از سراریحیت (= فراخ خویی و شادمانی و خوش دلی که به دهش و احسان حاصل آید) دست دراز کرد تا معاذ را مصافحت کند. معاذ دست با خود کشید. خالد گفت: موجب انقباض چیست؟ گفت: کراهیت اعدادی اتلاف مال را. (دستورالوزاره / ۴۵).
(فریبکار از جهت بدخوانی).

● افتادن (اسم ~) = اطلاق شدن

گفتند: ما در پیه تصرف نمی‌کنیم، اسم پیه بر روغن نیفتد.
(روضه‌الفریقین).

افتراء (ناقص یایی) = دروغ فرا بافتن (فرهنگ نفیسی؛ مصادراللفه).

افتراء (ناقص واوی) = پوستین در پوشیدن (فرهنگ نفیسی؛ مصادراللفه).

● اگر = یا

چون کسی با ایشان و اگر با دوستان ایشان به عداوت بیرون آیند، ایشان را بگیرند و بند بر نهند. (روضه‌المذنبین / ۱۳۸).

● اگر همه = هر چند

باز، اگر همه سپید باز است، کجا چون پروانه جانباست؟ باز صیاد جان شکار است، پروانه را با جان چه کار است؟ باز صیادی است که صید از او جان نبرد، پروانه عاشقی است که تحفه معشوق جز جان نبرد.
(مرصادالعباد / ۳۸۱).

● الآ = مگر آنکه، فقط

و هر که پیر از او خشنود باشد، جزای او در حال حمایت شیخ برسد، الآ تعظیم آن شیخ ازل اوزایل گردد... (طوارق خطی، طارق بیستم، در ذکر رود و سرود)

آآ گذر نباشد پیش تو اهل دل را

ورنه به هیچ تدبیر از تو گذر نباشد (سعدی، غزلیات)

یقین می‌دانستم که بدین زودی کسی او را خبر نداده است از من و حال س. آآ به محض فراست و کرامت خود دانست. (اسرارالتوحید).

● امساک = ضبط و بازداشت

همچنانچون در جامه غصبی نماز کردن تحریم در فعل غاصب بود در امساک آن جامه نه در نماز؛ یا در کاسه غصبی طعام خورد، طعام حلال بود لیکن استعمال ملک غیر و امساک آن حرام بود. (روضه‌الفریقین / ۶۹).

أ = آیا (در گویش قدیم ماوراءالنهر)
أ زیادت از این نگویم تو را؟ (احیاء، ۷۱/۱).
(فریبکار از نظر این که زاید پنداشته شود).

● احتمال = تحمل

من صبر بیش از این توانم ز روی او
چند احتمال کوه توان بود کاه را؟ (سعدی، غزلیات)
سعدی چو مرادت انگبینست
واجب کند احتمال زنبور. (سعدی، غزلیات)

● ارتفاع = محصول، برداشت محصول، درآمد

تا من ترا شهری اقطاع دهم از امهات بقاع که از ارتفاع و انتفاع آن آسوده مانی. (دستورالوزاره / ۸۹)
چون رعیت کم شد و ارتفاع ولایات نقصان پذیرفت... (گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان)
اگر به برخی از آن دستگیری کنی، چو ارتفاع برسد وفا کرده شود. (گلستان، باب سوم، در فضیلت قناعت).

● اسب... خواستن: هر کس را در دربار پادشاه به مقامی یا شغلی یا لقبی سرفراز می‌کردند، هنگام بیرون آمدنش، حاجب فریاد می‌کرده است که اسب فلانی را بیاورید و آن منصب و شغل یا لقب را یاد می‌کرده است. این رسم، در حقیقت، نوعی اعلام انتصاب به مناصب عالی بوده است.

تنش را به خلعت بیاراستند

ز در اسب شاه یمن خواستند. (شاهنامه)

(پادشاه یمن شدن منذر)

چو این عهد و خلعت بیاراستند

پس اسب جهان پهلوان خواستند. (شاهنامه)

(جهان پهلوان شدن زال)

بفرمود تا خلعت آراستند

ز در اسب پرمایگان خواستند. (شاهنامه)

امروز که معشوقه به عشقم برخاست

بر درگه میر اسب ماباید خواست. (اسرارالتوحید، مصحح

دکتر صفا، ص ۲۶۰).

استقلال = به خودی خود به کاری ایستادن

گفتند: او استقلال اعباء (جعبه، گرانی‌ها، بارها) این مهمان و اشغال را متحمل نتواند شد... (دستورالوزاره / ۹۵).

اسرار = مواد مخدر از قبیل تریاک و افیون

اسرار در ترکیه به مواد مخدر از قبیل تریاک و افیون و... گفته می‌شود (مولویه بعد از مولانا، ص ۱۸۱، پانویس ۲۹ مترجم).

اسرار = شاد کردن

مطلوب اسرار مؤمن است. (طوارق خطی، طارق بیستم، در ذکر رود و سرود).

(فریبکار از جهت بدخوانی)

اشخاص (به کسر همزه) = بی آرام کردن، از جای برکندن

هر که را به اشخاص امر به درگاه آرند، با وی مسامحت کنند، او را گویند: بخور و بخسپ و بگوی و بشنو و ببین. و هر که را به اشخاص عشق به

إملاك = زن خواستن، تزویج

و آن جوان عقیدِ إملاك خود را برنشسته بود. (دستورالوزاره / ۴۶).
(فریبکار از جهت بدخوانی)

● انسان = مردمک چشم، «مردم» نیز به آن گفته می‌شد.
چشم نایبنا زمین و آسمان

زان نمی‌بیند که انسانیش نیست. (سعدی، غزلیات)

أنشا (أنشاء) = پروردگان، بالیدگان، جوانان

و اینای عهد و انشای این کهن مهد را معلوم است که بحمدالله براعت
این صاحب کاخ مر فتون فضل و فضایل را وافی است. (دستورالوزاره /
۱۹).

(فریبکار از جهت بدخوانی)

پس هم به رتبت مذکور ایراد می‌شود تا تجدید ذکر ایشان و ترجیح فضل،
در کل اوقات، باجبت انشای عهد از ملوک و وزرا و اماتل اعیان باشد بر
تحصیل فضایل نفسانی. (دستورالوزاره / ۷۵).

إهداء (مهموز) = آرام دادن (فرهنگ نفیسی، مصادراللفه).

إهداء (ناقص بایی) = هدیه فرستادن (فرهنگ نفیسی، مصادراللفه).

● پا = به

آنگاه ترا با شهر تو فرستم. (گزیده سیاست‌نامه / ۴۰).

دستوری خواست تا با خانه خویش رود. (گزیده سیاست‌نامه / ۵۲).
علم ببايد با هر چیزی که به شرع آمده بود. (روضه‌الفریقین / ۵۴).

با دوستان خویش نگه می‌کند چنانک

سلطان نگه کند به تکبر سپاه را (سعدی، غزلیات).

پاپس = واپس

فَتَبَّطْهُمْ، ایشان را پاپس کرد و پاپس نشاند (کشف‌الاسرار میبیدی،
۱۳۵/۴).

با خصومت = ما مختلف فیه، متنازع فیه، problematique، محل اختلاف
از مسئله خلق افعال حرفی بگویم تا مذهب دانسته شود، که این مسئله با
خصومت است. (روضه‌الفریقین / ۴۳).

بادبان = آستین قبا، سرآستین، دورویه قبا که در زیر بغل چپ و راست بسته
می‌شده، گریبان قبا، جیب.

هشت باغ خلد را در بسته بینی بر خسان

کان کلید هشت در در بادبان آورده‌ام. (خاقانی)

باريك = لطیف و نازک (چون حریر)

لقمه باید که چرب بود و پیراهن باریک، اگر دل تاریک بود باکی نبود.
(روضه‌الفریقین / ۷۶).

● باز = در حالی که، در صورتی که، اما

باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد

در نظام عالم از روی خرد گر بنگری؟ (انوری، تصاید).

اوانی که از پوست حیوانی سازند، استعمال آن روا بود بی کراهیت، مگر
که از پوست خوک بود. باز اگر از زر و سیم سازند، نشاید استعمال کردن.

(روضه‌الفریقین / ۶۹).

آبی که در وی چیزی بمیرد که در وی خون روان بود، آن آب پاك بود به
قول علمای ما، رحمهم الله، و گر در مایعی دیگر بود همین بود حکم. باز به
قول شافعی بلید گردد. (روضه‌الفریقین / ۷۱).

پسنده کاری دانید مسواک کردن در وقت نماز گزاردن، و زچند با طهارت
باشید. باز شافعی کراهیت دارد روزه دار را مسواک کردن از بعد نماز پیشین.
(روضه‌الفریقین / ۷۹)

به قبول آب چندانی منت نباشد... / باز در پذیرفت زر و سیم منت باشد،
از آن که رایگان کم یابند و از آسمان فر و نبارد و به ذات خود از زمین بر نیاید.
(روضه‌الفریقین / ۱۰۲ و ۱۰۳).

باز = پس از آن، سپس

نخست خواست خود اثبات کرد، باز خواست بندگان. (روضه‌الفریقین /
۴۳).

باز = با

و اگر در نماز باز همراه آب ببیند، چون از نماز فارغ شود و بخواد حکم
همین است: اگر بدهد نماز باز آوردنی است و اگر ندهد باز آوردنی نیست.
(روضه‌الفریقین / ۱۰۱).

باز آوردن (~ نماز) = قضا کردن، اعاده کردن

اگر بدهد، نماز باز آوردنی است و اگر ندهد باز آوردنی نیست.
(روضه‌الفریقین / ۱۰۱).

وگر مدتی آزاد بوده است و وی را خبر نبوده، چون خبرمند شود نمازها
باز آوردنی بود. (روضه‌الفریقین / ۱۷۱)

● باز کشیدن = گستردن

بساط علم را که باز کشیدند در بهشت باز کشیدند. (روضه‌الفریقین /
۱۶).

ایشان را در دوزخ بستر باز کشیده‌اند. (روضه‌الفریقین / ۷۴).

● باشیدن = ملازم بودن، همواره بودن با...

و در جمله بدان که ابوحنیفه - رحمه الله - در بسیار مسائل رفیق خلق نگاه
داشته است و محمد (مراد ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی فقیه حنفی
۱۳۱-۱۸۹ هـ است) احتیاط را باشیده است و شافعی و ابویوسف در این
مسئله سنت نگاه داشته‌اند. (روضه‌الفریقین / ۶۶).

برآوردن = گرفتن، بر کردن

خادم را آواز داد که تا آن سوراخ که به صومعه عمه بود برآوردند.
(اسرارالتوحید / ۲۸۶).

● بریند (بر = سینه + بند)

دست و پای تصرف وی را به بریند اوامر و نواهی. شرع بیاید بست.
(مرصاد / ۲۱۴).

● برخاستن = زایل شدن

جنایت ظاهر به آب برخیزد و جنایت باطن به فراز کردن (= بستن) دیده
از محدثات (= چیزهایی که از روی هوا و هوس اختراع شده‌اند، و منه قولهم
شرالامور محدثاتها). (روضه‌الفریقین / ۷۵).

● برداشتن = بالا بردن، بر کشیدن

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ (مجادله / ۱۱) - تا الله بردارد ایشان را که
گر ویدند از شما. (کشف الاسرار میبیدی، ۱۴/۱۰).

برداشتن (~ قصه) = رفع قصه، نظم، گزارش حال.
نگر تا بی دل به درگاه آب نشوی، که آب بی توقع دل قصه تو به درگاه
برندارد. (روضه الفریقین / ۷۲).

● برسیدن = تمام شدن، فانی شدن
و این چنین نه طبعی (به پای نسبت) بود، چه اگر طبعی بودی می برسیدی
و نیز نگنجیدی. (شرح قصیده ابوالهیثم).

● بر قضیت = به مقتضای
و آن آن است که چون نقطه خاک را قرطه وجود بر قضیت کرم در پوشید،
آن سر محبت که در سر غیرت بود بر وی آشکار کرد. (کشف الاسرار،
۴۲۵/۶).

● برون آمدن = ظهور کردن
چون پیغامبر - علیه السلام - برون آید... (بیان الادیان / ۱۲).

● به آب و گِل = حضوری (en chair et en os)
و تقصیر آمدن به آب و گل به خدمت بر بیگانگی و فراموشی حمل
نفرماید. (مکتوبات مولانا، نامه چهل و سوم).

● بهانه = واسطه، سبب.
آتش اندر زخم بخواهم سوخت
هر چه اندر جهان بهانه توست. (روضه الفریقین / ۲۲۰).

● به جای = در حق
اهل صفاهان مرا بدی ز چه گویند
من چه خطا کرده‌ام به جای سفاهان. (خاقانی، قصاید).

● به جلوه کردن = ممتاز و متمایز کردن، آبرو بخشیدن، ممتاز ساختن
قرآن مجید مخدرات رسول را به جلوه می کند: یا نساء النبی لستن کأحد
من النساء الآیه. (روضه الفریقین / ۱۶۸).

● به درست = حقیقتاً
و به درست ولی اند، اما ولی شیطان. (کشف المحجوب هجویری /
۳۰۳).

● به سر آمدن = اضافه آمدن
و هر چه از آن طعام و شراب و میوه چیزی به سر آید، در پیش ایشان
می نهند. (روضه الفریقین / ۱۳۹).

● به صحرا آمدن = ظاهر و آشکار شدن، خارج شدن.
گامی چند بیاید رفت تا آنچه مانده بود (از بول در مجرا) به صحرا آید...
اگر به انگشت به رفق آن رگک را بمالد، آنچه در راه بود زود به صحرا آید.
(روضه الفریقین / ۹۰).

● بهمانا (به همانا) = به تقلید.
و مرغ به عادت گوید بهمانا (به تقلید) نه به تحقیق (شرح قصیده فارسی
ابوالهیثم).

● شاهد در مقاله «واژه‌های فریبکار، ناشناسهای آشنا» درست نقل
نشده بود.

● بیش = دیگر

و اما آنجا که شب درآمد، سلطنت آفتاب خود منقطع شد، بیش وقت آن
نماز نیست. (روضه الفریقین / ۲۳۴).

نماز گفتا دو آ، روزه نمی داری مدار، نماز بر ستور می آری بیار؛ آب
نیابی، آنک خاک ترا چه (= جو) آب، بیش هیچ عذر ماند؟ (روضه الفریقین).

چنان فراخ نشستست یار در دل تنگ
که بیش زحمت اغیار در نمی گنجد. (سعدی، غزلیات)

● پرچم = کاکل و دم غرغا و (نوعی گاو کوهی)، چیزی سیاه و مدور که بر گردن
نیزه و علم بندند.

شب طره پرچم سیاهش. (جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی به نقل
مرصاد / ۸۶).

سری مباد که بر خط بندگی تو نیست
و گر بود به سر نیزه باد چون پرچم. (سعدی، غزلیات).

شده پرچم طوقها فتنه بار
چو گیسوی کافر دلان تار. (هاتفی، تمرنامه، به نقل از استاد
ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ۴/۴۴۵).

● پرستار = زن کنیز و غیر حره
اختلاف است در عورت پرستاران: بعضی حکم عورت ایشان را برابر
عورت مردان نهاده اند. (روضه الفریقین / ۱۶۹).

پشت باز گذاشتن = به تکیه دادن و داشتن
اول کسی که او را در صدر علم نشاند و پشت به مسند علم باز گذاشت آدم
بود. (روضه الفریقین / ۱۷).

● پله = کفه ترازو
چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسید
راست برابر بداشت پله لیل و نهار (خاقانی، قصاید).

● پند = فند، فن
(زر سرخ سپهر = خورشید، آفتاب؛ ترازو = برج میزان).

یکی در صفت کشتی گرفتن سر آمده بود سیصد و شصت پند فاخر
بدانستی (گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان).

● پوشش = جای سر پوشیده و محفوظ (در مقابل صحرا)، زیر سقف
اول حکم در شدن در پوشش بگویم، باز (= سپس) حکم صحرا یاد
کنیم. (روضه الفریقین / ۸۴).

و در پوشش به هر صفتی نشینی روا بود. (همان / ۸۹).

● پیدا آمدن = متمایز شدن، فرق یافتن
اهل رسوم و عادات از اهل حقیقت به طهارت جای پیدا آید.
(روضه الفریقین / ۱۸).

● تازه گردانیدن = تجدید کردن
باخه پاره ای برفت، بار دیگر بیستاد و همان فکرت اول تازه گردانید.
(کلیله / ۲۴۹).

● تذکره = دفتر یادداشت
عمرانی مورخ از مردی حکایت کند که او گفت در دیوان رفتم، در یکی از
تذکره‌های کتاب دیدم چهار صد هزار دینار بهای خلعت جهت جعفر نوشته

بعد از روزی چند دیگر در همان دفتر دیدم ده قیراط بهای نفت و بوریا جهت سوختن جنّه جعفر نوشته. (تجارب السلف، مصحح اقبال / ۱۴۷).

تربیت کردن = نواختن

سلطان خلعت خاصی به وی داد و تربیت کرد و میباید به وی داد. (تاریخ یزد، ص ۳۱ و ۳۲، به نقل از گنجینه سخن، ۱۰/۶ و ۱۱).

اگر تو جور کنی جور نیست تربیتت

و گر تو داغ نهی داغ نیست درمانست. (سعدی، غزلیات).

تصنیف مفرد = تک نگاری

(خواجه بوعلی سینا) در بیان مراتب ایشان (= اولیا و متصوفه) و کیفیت سلوک جاده طریقت و حقیقت تصانیف مفرد ساخته چنانکه مشهور است (اسرارالتوحید / ۲۱۱).

تفریق = پراکندگی، جدایی

دست ملک آن روز چنان آتش تفریق

در خرمن ما زد که جو گندم بطیبیدیم. (سعدی، غزلیات).

تلویح، تلویح

بر تلویحات و تلویحات و انواع أصباغ مهارتی داشت. (دستورالوزاره / ۱۰۱).

تلویح ظاهراً در معنی نقاشی و لوحه کشی و لوحه آرای به کار رفته است. تلویح: رنگ آمیزی و رنگرزی نقاشی (پانوشته مصحح)، رنگ کردن (مصادر اللغه).

ته کردن = تا کردن

چون خشک شود ته کرده به ادب پیش خداوند... (فتوت نامه / ۲۶۸).

تهمت = بدگمانی، سوءظن

مقصود منافقان در آن راز باطل همین بود که مسلمانان را تهمتی در دل افکنند و اندوهگین کنند. (کشف الاسرار میبیدی، ج ۱۰، ص ۱۰).

جامع = جلد و وقایه، جامع قرآن = جلد قرآن، قرآن به تمامی آن نه پاره ای از آن

از پوست وقتاً که جامع قرآن کنند. (روضه الفریقین / ۶۸).

جملگی افعال بندگان بی طهارت روا بود جز نماز و بسودن جامع قرآن. (همان / ۵۵).

جامه = رختخواب

چون زن به جامه او اندر شد، اوریا روی از او بگردانید، هر چند که زن خویشتن را بر او عرضه کرد اوریا هیچ آهنگ او نکرد. (تفسیر قرآن کمبریج، به نقل از گنجینه سخن، ۱/۲۳۷).

جاندار = نگهبان

جاندار خاص را به میهنه فرستاد به شحنگی. (اسرارالتوحید / ۳۸۴).

جریده = جریده اعمال

این زمان که به اسلام باز آمد، جریده نو کرد. (روضه الفریقین / ۱۷۹).

جز راه = بیراه

ایشان که خلاف می کنند با خدای و رسول او و در جز راه می روند. (کشف الاسرار میبیدی، ۱۰/۱۶).

● جلوه کردن = آبرو بخشیدن، شاخص و ممتاز ساختن در حال نزع چیزی بیند که هرگز ندیده است: باش جلوه کنند یا رویش سیاه کنند و از در بیرون کنند. (روضه الفریقین / ۱۷۳).
(ظاهراً «به جلوه کردن» باید باشد).

چشم داشتن = نیک نگریستن

حسن گفت: طهارت من به طهارت رسول مانند تراست. حسین می گوید: نی. چه آن من مانند تراست. اکنون ما هر دو طهارت کنیم، چشم دار و میان ما حاکم باش و میل مکن. (روضه الفریقین / ۶۷).

چشم زخم = لمحّه بصر، طرفه العین

و در این هفتاد سال یک چشم زخم نیاسوده باشد. (روضه الفریقین / ۱۰۱).

رونده این راه، اگر یک چشم زخم به خود و به قدم گاه خود باز نگرده، از خاسران دو جهان گردد و دمار از روزگار او بر آید. (روضه الفریقین / ۱۱۹).

چه گر = گرچه

چه گر داری سپاه و ملک و کشور

دوگرده تو خوری دو من برابر. (عطار، اسرارنامه / ۱۴۴).

حرف = لبّ معنی، معنی و مراد اصلی، پیام

و حرف مثلاً آن است که هر که از خود چیزی نماید که او آن نباشد یا در او به غلط افتند، حرام بود. (روضه الفریقین / ۱۷۵).

● حساب = محاسبه، مؤاخذه

زهر خوردن بی حساب بهتر از حلوا خوردن با حساب. (روضه الفریقین / ۸۳).

حقیقت = یقین

هر آبی که نجاست آن حقیقه نبود، اصل آن بر پاکی بود به فتوی صاحب شریعت. (روضه الفریقین / ۶۵).

حکومت = حکم، قضاوت، داوری

حکومت به داور بردند. (گلستان، باب هفتم، در تأثیر تربیت).

حمل کردن = واداشتن

و فرزندان خود را بر عوانی (دروازه بانی، گماشتگی حاکم ظالم) کردن حمل نکند. (روضه الفریقین / ۱۸۸).

● خالی = خلوت

و چون خالی نشسته باشد، خواص معارف بی زحمت حواشی در خدمت روند. (دستورالوزاره / ۱۲۴).

● خانه = اتاق

و خانه ای داشت در بالای سرای خویش. (اسرارالتوحید / ۱۸۹).

خدای ساز = خدای ساخته، ساخته خدا

شیخ را برزقان رفت که کارهای ما خدای ساز باشد. (اسرارالتوحید / ۲۰۸).

● خدمت کردن = تعظیم و احترام کردن

گفت: ای جوانمرد، سلطان روی زمین بر تو گذر کرد چرا خدمتی

نکردی؟ (گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان).

است. (کلیله / ۱۲۱).
آب شور گویند و آب تلخ گویند و آب خوش گویند. (روضه‌الفریقین / ۱۷۲).

خسته / خستگی = زخمی و مجروح، زخم و جراحت
جان عزیز خویش هدف تیر دشمن ساختند... و آن خستگی به جان و دل
خریده (کشف‌الاسرار، ۳۵۷/۲).

خشک = خشکی

در دریا غرق شود باک ندارد، در خشک در بیابان از خستگی گر بمیرد باک
ندارد. (روضه‌الفریقین / ۲۵۴).

● خطر آوردن = قدر و ارزش و اهمیت داشتن

و ما دلها ایشان را دهیم و در آن رنج بیشتر (= چندان رنجی) نبینیم، مگر
اندکی که در جنب فراغ ما و شفای ایشان خطری نیارد. (کلیله / ۲۵۱).

خواهنده = سائل، گدا

خواهنده مغربی در صف بزازان حلب دیدم که می‌گفت: ای خداوندان
نعمت، اگر شما را انصاف بودی یا ما را قناعت، رسم سؤال از جهان
برخاستی. (گلستان، باب سوم، در فضیلت قناعت).

خوش = شیرین

آب کاریز و جوی چندان (= تا وقتی) خوش است که به دریا نرسیده

مجله شیمی

سال هفتم، شماره دوم، مرداد - آبان ۱۳۷۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در این شماره می‌خوانید

- بررسی تاریخی آنیلین و توسعه آن با تکنولوژی
- اختر شیمی
- ترکیبات فلزی در درمان و تشخیص بیماریها
- سم‌شناسی قانونی
- کاربردهای غیر پزشکی تصویر برداری NMR
- تهیه آب با خلوص بالا برای مصارف آزمایشگاهی
- ساخت بسپارها از زیست توده
- مهندسی شیمی و نقش کلیدی آن در سیستمهای پیشرفته
- آزادسازی دارو
- واقعیتها بهتر از خواب و رؤیاست
- برنده جایزه نوبل شیمی ۱۹۹۴ و امکان تولید نفت از گاز طبیعی
- ارتباط سرطان با میدانهای الکترومغناطیسی
- نمز مولکولی
- کوچکترین آهنربای جهان ساخته شد
- سیمهایی به قطر یک اتم ساخته شد
- شناسایی یوسیدگی قطعات ماشین‌آلات با طیف‌بینی رامان
- نکات کلی ایمنی در آزمایشگاههای شیمی
- پرسشهای پنجمین آزمون سراسری کارشناسی ارشد

برای اشتراک مجله با صندوق پستی ۴۷۴۸-۱۵۸۷۵ مکاتبه کنید و برای چاپ آگهی با تلفن ۸۸۶۱۷۵۲ تماس بگیرید